

خطا

ریچارد با تجربه عشق آشنا شده بود، اما بلافاصله دوباره احساسات گذشته اش به سراغ او آمده بودند. وقتی برای اولین بار به من زنگ زد، داشت برای شروع زندگی جدیدی راهی وست می شد. حالا او در جستجوی راه حل ساده تری بود که دیگر به آن جا نرود. بعد از همه اینها او با صدای بلند فکر کرد، "بعد از همه اینها"، "اگر کسی برای رها کردن درد من نباشد، زندگی بسیار شیرین می شود."

" برای بسیاری از مردم، راه حل، دور شدن جغرافیایی است؛ اما این فقط یک راه حل موقتی است. مشکل درمان جغرافیایی این است که ما کل ساختار واقعیت را با خودمان همراه می بریم در نتیجه موقعیتهای یکسانی را جذب می کنیم. فرار کردن فایده ای ندارد و راه حل مشکل نیست زیرا شخصی که فرار می کند واقعیت درد آور را همه جا همراه خود می برد. تنها راه حل دائمی، فهمیدن و درمان ریشه ساختار واقعیتی است که درد را در ما به وجود آورده است. عشق به خود، زمانیکه واقعیت مخفی خود را نشان می دهد نحوه چگونگی درمان ماست."

" از تو می خواهم به خودت عشق بورزی و با هم نگاهی به گذشته بیندازیم و معنی گناه را در آرامی دوباره بررسی کنیم، ریچارد. ببین چه مواردی آشکار می شوند و مطلع از واقعیاتی که خود را نشان می دهند شو."

"بسیاری از ما از گناه به عنوان واژه وحشتناک و ترسناکی یاد می کنیم. مفهومی که به ما آموخته شده باید با وجود آن احساس گناه کنیم و نظر بدی نسبت به آن داریم. گناه از نظر لغوی به معنی پاسخ مثبت است. متأسفانه، بسیاری توسط افرادی "مبلغانی" که مفاهیم بهتری را نمی دانند (یا می دانند اما انگیزه های نهانی دارند) متقاعد شده اند که خود را به عنوان «گناهکارانی» بشناسند، که تمایل دارند توانایی تغییر را در خودشان از بین برده و داوطلبانه به این افراد خدمت کنند."

"ترجمه انگلیسی کلمه خطا، در زبان آرامی، «گناه» است. این واژه ای است که در تیراندازی استفاده می شود. زمانی که شما به هدف تیراندازی می کنید و مرکز هدف را از دست می دهید، حساب نگهدار امتیازها فریاد می زند، «خطا!» این همان معنی «خطا» است. این به آن معنی است که به مرکز نزدی و خطا کردی و این مربوط به نشانه گیری و هدف تو می شود نه شخصیت و ماهیت تو. اگر به عنوان یک موجود آفریننده قبول کنی که گناه جزئی از ماهیت و شخصیت توست به جای تغییر و اصلاح خودت، بیشتر گناه می کنی. در اصطلاح کاربردی گناه به معنی انرژی نادرست بدن است. آن باعث می شود انرژی بدن تو از بهترین و بیشترین مقدار و حالت کاهش پیدا کند و در حقیقت تحلیل دهنده انرژی بدن است. این به آن معنی نیست که شما شیطان هستید، لعنت شده اید و یا شما انسانهای پست و فرومایه ای هستید که باید در خاک دست و پا بزنید. معنی ساده آن این است که هدفیت را تغییر بده، هدف دیگری انتخاب کن، تیرت را دقیق تر نشانه بگیر؛ کوتاه بگویم، وقت آن رسیده که تو کار

متفاوتی در زندگی انجام بدهی!"

"سیستم انرژی انسان بر اساس عشق است و به گونه ای خلق شده که از عشق و تصویر آن خرسند می شود. زمانی که انرژی کمتری، کمتر از آن مقداری که مناسب عملکرد سیستم بدن است وارد آن می کنید، آن را نابود می کنید و از شکل می اندازید. و این در زبان آرامی معنی کلمه گناه و خطا است. اگر می خواهید از خودتان محافظت کنید، باید بازخوردهای دقیقی از خود به دست بیاورید و بدانید چه زمانی «مرتکب خطا شده اید» یا «اشتباهی کرده اید» یا به عبارت دیگر قانون را شکسته اید! تنها درگیر انرژیهای بودن که از سیستم انرژی شما حمایت می کنند، زندگی کردن در هماهنگی با قانون نامیده می شود."

"آنهايي که مي خواهند قدرت را براي خود نگه دارند، مي خواهند شما فکر کنید قانون همان مقررات وضع شده توسط مقامات است. اینگونه نیست، و هیچ انسان قانون گذاری وجود ندارد، تمام اینها فریب است. قانون نتیجه نیروهای ازلی در طبیعت است، نه مقررات وضع شده توسط مقامات حکومتی و مبلغان دینی. انسانها در تلاش برای حکومت کردن و کنترل کردن دیگران مقرراتی وضع می کنند، اما این مقررات، مصوبه ها و قانون گذاریها اشتباهاً قوانین نامیده می شوند."

"مایکل، من نمی فهم این مسئله چه ربطی به گناه دارد."

"اگر بفهمی، قانون نتیجه نیروهای درونی است و کاملاً بی غرضانه عمل کرده، هیچ ربطی به هوا و هوس مردم ندارد. به دقت توجه کن آنها چگونه عمل می کنند و در هارمونی با آنها زندگی کن زیرا آنها اینگونه به خدمت تو در می آیند."

"برای مثال، اگر ما از یک صخره ششصد متری بالا برویم، قانون جاذبه هیچ توجهی نمی کند که ما که هستیم. ما خواهی خواهی بر خلاف قانون جاذبه عمل کرده ایم (نیروهای درونی و معنوی) و در نتیجه شکستن این قانون و تخطی، ما خودمان را به درد سر انداخته ایم. قانون حقیقی هیچ گاه نقض نمی شود! افرادی که صدمه می بینند خود ما هستیم، نه قانون غیر قابل تغییر و ثابت، و ما به خاطر تخطی از آن به خودمان لطمه می زنیم. مقامات و روحانیون این مجازات کننده ترسناک را ساخته اند که ما را به خاطر «گناههایمان» مجازات می کند، و با چنین کاری ما با آفریننده عشق دشمنی می کنیم. این به افرادی خدمت می کند که می خواهند دیگران را با ترس کنترل کنند و آنها خود را قطعاً بهترین متحدان احتمالی خالق و قانون می دانند. بنابراین با انجام چنین کاری آنهايي که می خواهند حکومت کنند موجودات بی اراده و ترسوئی می سازند که در ترس زندگی می کنند. زندگی در ترس یکی از بزرگترین گناهان است، یکی از بدترین شکلهای تخطی از قانون که وجود دارد."

ریچارد گفت: "مایکل، این طرز فکر مسائل را به گونه ای دیگر تغییر جهت می دهد."

"بله، این هم جالب است که می بینیم مفهوم زندگی آرامی اخیراً در فیزیک هم به اثبات رسیده است. اگر ما از

آلبرت انیشتن در مورد دنیا پرسیم، آن هم از نظر فیزیکی، او به ما خواهد گفت دنیا بصورت فیزیکی وجود ندارد. او خواهد گفت ماده یک انرژی است که به صورت جامد ظاهر می شود."

"در کتیبه های آرامی هم نهی شده که بر اساس «ظاهر» دنیا قضاوت کنید. اگر ما فکر کنیم دنیا به صورت فیزیکی وجود دارد، آن را بر اساس ظاهرش سنجیده ایم و بر اساس ظاهر آن قضاوت کرده ایم نه بر اساس حقیقت، آن چه که واقعا هست. آیا امکان دارد که دنیا از انرژی ساخته شده باشد خالی از هر گونه جسم جامد و یا جسم شکل گرفته شده ای- با داشتن حتی یک ذره که همه جا به دنبال شکل ظاهری و فرم مواد هست؟ اگر همه چیز انرژی است- جسم ما و بدن ما نیز انرژی است. به خاطر می آوری که انرژی به دو دسته تقسیم می شود، انرژی که باعث عملکرد بهتر بدن می شود، انرژی های مطابق با انرژی خلقت و نوع دوم آنهایی که بر سیستم بدن تحمیل می شوند و یا کار آن را مختل می کنند و باعث عملکرد ضعیف و ضعیفتر شدن بدن می شوند، انرژیهای برخلاف قانون که همان گناه هستند."

ریچارد پوزخندی زد و گفت: "خوب، پس گناه به من به عنوان یک شخص هیچ ارتباطی ندارد؟ آن فقط اطلاعاتی به عنوان عکس العمل است؟ اگر کسی که موافق با قانون جهان عمل می کند به من بگوید که مرتکب گناه شده ام، به سادگی فقط مرا مطلع می کند که مرتکب اشتباهی شده ام؟"

"بله، در دوران آرامی، اگر فردی متوجه پیچیدگیهای سیستم انرژی بدن نمی شد، آن فرد برای مشورت کردن پیش یک متخصص می رفت. آن متخصص نقض قوانین انرژی سیستم انسان را خطا می نامید و به جای محکوم کردن بیمار آن خود، از آنها دعوت می کرد که برای درمان دردهای خود اقدام کنند. تنها افراد ضعیف هستند که اشیایی قابل کنترل هستند."

"هنوز به نظر می رسد همان موضوع گناه است که قبلاً به آن اشاره کرده ایم، یا، مایکل تو آن را چه می نامی؟ واقعیت مربوط به گناه دوباره به ذهن من آمده است؟"

"ریچارد اگر بخواهیم به درستی و با آگاهی کامل از آن صحبت کنیم، گناه اختراع بشر است، بر اساس ترس عمل می کند، و فرضاً برای تغییر رفتار انسانها تعریف شده، و باعث می شود افراد رفتارهای خاصی را تکرار کنند. آن ساخته یک ذهن پر از خشم و دشمنی است. در عمل، آنها تنها باعث می شوند مردم به جای اینکه خود را از شر گناه نجات دهند مدام آنها را تکرار کنند. در نتیجه از یک ذهن پر از دشمنی و ترس همیشه باید انتظار چنین رفتارهایی را داشته باشیم، حتی وقتی این نصیحت به نظر از روی بهترین نیت هاست! آیا تا کنون به شما گفته شده، "من فقط این کار (بد رفتاری لفظی یا جسمی با شما) را می کنم چون شما را دوست دارم؟ اگر چنین بوده است، شما دقیقاً الان می دانید من در چه موردی صحبت می کنم."

اندیشه کلیدی:

گناه اختراع بشر بر اساس ترس است و ظاهراً به بهبود رفتار انسان و متوقف کردن افراد برای انجام یک سری کارها اختصاص داده شده. آن ساخته یک ذهن پر از خصومت و ترس است. در عمل باعث می شود افراد همیشه به جای ترک کردن آن رفتارها، آنها را تکرار کنند.

"متوجه باشید گناه معمولاً بر عمل مقدم است! آن یک انرژی احساسی است که باعث می شود این اشتباه همیشه پیش روی ذهن قرار داشته باشد. مردم همیشه دوست دارند رفتاری را انجام دهند که بیشترین انرژی را به آنها می دهد. گناه برنامه ریزی شده، در حقیقت، تکرار رفتارهایی است که به نظر «عامل» بروز گناه هستند."

"منظورت این است که گناه عامل ایجاد رفتار ماست به جای اینکه رفتار ما باعث ایجاد گناه می شود؟ به نظر، او با شنیدن این عقیده شوکه شده بود. آیا منظورت این است که گناه عمداً برای کنترل مردم القاء شده است؟"

"شاید. یک «متخصص» دروغی در تعلیمات قدیمی کشیش "نما" - مبلغ مذهبی یا روحانی نامیده می شود. این افراد برای راهنمایی افرادی آمده بودند که هیچ عقیده ای در مورد عشق و رفتار بر اساس آن نداشتند، و کسانی که خودشان، ذهنشان را به دام یک ذهن خشمگین و یا پر از ترس انداخته اند. تشخیص دادن چنین افرادی بسیار آسان است، حتی از کلمات و تن صدای آنها به خوبی می شد آنها را شناخت.

اگر کلمات یا تن صدایشان به خشم یا ترس متوسل شده است، دیگر بیشتر لازم نیست که بخواهید بفهمید که به چه چیز پرداخته اید. این ذهن با منطقهای بسیار پیچیده ممکن است ذهن شما را به دام بیندازد، اما هر آنچه او به شما می گوید بر اساس دروغ است. هر چیزی که عصبانیت همراه آن است یک فرافکنی است. هر چیزی. آیا گفته شگفت آور پال را به خاطر می آوری؟ آگاه باش زمانی که تو کسی را به قضاوت می گذاری خودت به انجام آن رفتار عادت داشتی! آنها آشفته گیها و مشکلات درونی خود شماس.

"مایکل، تو چطور با این همه اطمینان در این مورد صحبت می کنی؟"

"فهمیدن آن بسیار آسان است. دشمنی یا ترس در سیستم انسان نشان دهنده این است که ذهن از اطلاعات فاسد و خراب برای ساختن واقعیتهای استفاده کرده. خشم و ترس نشان می دهند ذهن راه اشتباهی را در پیش گرفته، این ذهن اولین قانون را نقض کرده است. به همین سادگی شخصی که ترس و دشمنی خود را به دیگری نشان می دهد می خواهد و انمود کند دیگری مسئول محتویات ذهن اوست یا او را می خواهد کنترل کند. دلایل این روابط وابسته به یکدیگر به همین دلیل است؛ در این روابط آنها در نا خودآگاه خود می خواهند دیگری را مسئول زندگی خود جلوه دهند. آنها از طرف مقابل خود می خواهند محتویات ذهنیات خود را تغییر دهد، این یک درخواست غیر معقولانه است!"

"در نتیجه احساس قطع رابطه و ناتوانی (با حضور ترس و دشمنی) این مبلغ دینی دروغین که مسائل بهتری را درک نمی کند و بهتر از آنچه که می داند را نمیتواند درک کند، کسی که ارتباط خود را با عشق قطع کرده، این

عقیده را ترویج می دهد که امنیت و بقای او در گرو کنترل دیگران است. به دلیل چنین عقیده ای آنها با دروغها و حيله های مختلف کنترل افرادی که با آنها مشورت می کنند را به دست می گیرند. این ذهن که به دام عقاید خودش افتاده است به گناه متصل می شود و به جای درمان یافتن راه اشتباه را انتخاب می کند و بر آن اساس رفتار می کند که این دیوانگی است (تجربه ای بدون همراهی عشق) و برای خدمت گرفتن دیگران به خود از آن استفاده می کند، آن هم به صورت نا خودآگاه دیگران را به بندگی و بردگی می کشاند.

گناه، ارتباط بین اشتباه و محکوم کردن خود به دلیل آن اشتباه در ذهن است و این، خودش، یک انرژی گناه آلود یا غیر قانونی است. بی اثر کردن توانایی درمان یافتن افراد. روحانیون و مبلغین دینی از این طریق برای کنترل کردن دیگران استفاده می کنند. آن مبلغ مذهبی برای اثبات خیر بودن و قانع کردن دیگران به نیت خیر خود متوسل به ساختن هزاران سفسطه بی پایه و اساس می شود. تمام استدلالهای او دروغهایی ساختگی و جعلی هستند.

" شنیدم تو چه گفتی، اما نفهمیدم که چگونه افرادی را که به دام عقاید خود افتاده اند را توصیف کردی."

اندیشه کلیدی:

گناه، ارتباط بین اشتباه و محکوم کردن خود به دلیل آن اشتباه در ذهن است و این، خودش، شما را درگیر یک انرژی «گناه آلود» یا غیر قانونی می کند. بی اثر کردن توانایی درمان یافتن افراد، روحانیون و مبلغین دینی از این طریق برای کنترل کردن دیگران استفاده می کنند.

"شخصی که درگیر گناه شده (به خاطر بیایور آن تنها یک انرژی نادرست است) که باعث می شود شما در نتیجه آن انرژی منفی و اشتباهی و مواد شیمیایی تولید شده به آن دلیل از نظر جسمی و ذهنی ضعیف شوید. آن مبلغ دینی دغل باز، انرژی تضعیف کننده دیگری نیز با آهسته آهسته القاء کردن ترس، محکومیت و تهدید به آن شخص اعمال می کند؛ آنها در حقیقت تمام انرژیهای گناه آلود درون خودشان را نیز به آن شخص منتقل می کنند. حالا آن فرد دغل باز و روحانی نمای ضعیف، شخص ضعیفتر را به عنوان طعمه پیدا می کند و او را شکار می کند. در نتیجه قرنهای فعالیت این گونه افراد، آنها در هر رشته ای و نه تنها مذهبی، یک دام کامل و ساختگی (که کاملاً نادرست است – با مکر و حيله، دروغ را به جای حقیقت جلوه می دهند) می سازند. این یک سیستم فریبنده بر اساس ترس، قربانی کردن، آزار رساندن، طعمه کردن، گناهکار کردن و محکوم کردن است. در تمام اینها آنها وانمود می کنند به دلیل خدا و عشق به او و عشق به حقیقت، این اعمال را انجام می دهند. حضور ترس و دشمنی شواهدی برای دروغ بودن این ادعای آنها است. اولین قانون، عشق و هر آنچه آن را همراهی می کند در صورت لزوم نقض می شود، و این یک فریب است."

اندیشه کلیدی:

حضور ترس و دشمنی شواهدی بر از دست رفتن انسانیت هستند.

ریچارد ناگهان از جا پرید و با هیجان گفت: "اما، مایکل، بیشتر جامعه ما را این افراد تشکیل داده اند!"
"من هم بسیار خوب این مطلب را می دانم و از آن خبر دارم، به همین دلیل باید این کارها را بکنم و آن را داوطلبانه انجام می دهم. چنان دیوانگی در دنیا حکمفرما شده است که رهایی از آن بدون کمک واقعاً غیر ممکن است. در زبان قدیمی، اشتباه تفهیم شده، هر ذهنی احتیاج به «نجات داده شدن» دارد، اما نه از طریق دنیای پر از گناه و اشتباه به آن معنی که امروز شاهد آن هستیم یا از جانب یک خدای خشمگین و ذهنهایی پر از ترس و دشمنی. «نجات داده شدن» به معنی رهایی دادن از زندگی است که به وسیله دشمنی و ترس ما را از انسانیتمان جدا کرده است! استادان واقعی در هر عصر و دوره ای به ما آموخته اند که چگونه باید برای یافتن موجودیت خود دوباره به عشق متصل شویم و حتی توانایی بدن خودمان (از نظر فیزیولوژی) را برای تولید خشم و ترس، در هر شرایطی از بین ببریم.

"استاد زبان آرامی نیامده ما را در این دنیا «نجات دهد» یا به ما بیاموزد چگونه به جهنم نرویم. اینها فرافکنی های ذهنهایی پر از ترس و دشمنی هستند. او آمده به ما نشان دهد چگونه به موجودیت واقعی خود بازگردیم، چگونه با آن زندگی کنیم، چگونه بر اساس عشق و محبت رفتار کنیم. هر فردی که از دشمنی و ترس برای آموختن به دیگران استفاده می کند، تمام تعلیماتش دروغ و حيله است.

"راه حل او آسان بود. «مثل یک بچه باش» «اولین قانون» دستیابی به چنین نتیجه ای چیست؟ خالق خود را دوست داشته باش، همسایه ات را، (در زبان آرامی هر کسی که به او فکر می کنی را دوست بدار) و خودت را. چقدر زیبا، چقدر ساده، با عشق زندگی کن، و زنده باش! با دشمنی و یا ترس زندگی کن، آن وقت تو مرده ای بیش نیستی.

اندیشه کلیدی:

چقدر زیبا، با عشق زندگی کن، و زنده باش! با دشمنی و یا ترس زندگی کن، آن وقت تو مرده ای بیش نیستی. وسایلی که برای تولید نتیجه استفاده می شوند، نتیجه ای تولید می کنند که مثل ابزار هاست. تو باید به تغییری تبدیل شوی که خودت می خواهی شاهد دیدن آن در دنیا باشی. ماهاتما گاندی.

تو نمی توانی با ذهنی که مشکل را به وجود آورده است مشکل را حل کنی. آلبرت انیشتن با تغییر ذهن و ذهنیات خود تغییر شکل بده. پال در تار سوس.

تو باید ببخشی (پاک کنی) از قلبت (نا خودآگاه)، بدیها و اشتباهاتی را که در (ذهنت از برادرانت) فرافکنی می کنی.

هیچ کس را از عشق و محبت مستثنی نکن (موجودیت خود را همه جا همراه ببر) در غیر این صورت تو یک جای تیره و تاریک در ذهن مخفی کرده ای.

"مردگان، مردگان را در دیوانگیشان دفن می کنند. ذهنهای پر از دشمنی و ترس، به عشق به عنوان راه حل نگاه می کنند و سعی می کنند تغییراتی در خودشان به وجود بیاورند، اما آنها حتی متوجه موضوع نمی شوند! مبلغ دروغین به جای اینکه تو را در درمان همراهی و کمک کند، سرزنش می کند؛ زیرا که خودش هم غلط رفتار می کند. گوشه‌ای داشته باشی که نتوانند بشنوند! چشمهایی داشته باشی که نتوانند ببینند! این در صورتی است که کوری راهنمای کور دگر شود. آن تنها باعث ایجاد تحریف می شود. او حتی نمی تواند یک کلمه درست در مورد هستی و بازگشت به عشق بگوید. ذهنهایی که بر اساس دشمنی و ترس شکل گرفته اند غیر ممکن است بتوانند ذهن خود یا دیگری را به عشق متصل کنند. ترس، ما را به سرشتمان باز نمی گرداند، زیرا وسیله ای که برای تولید نتیجه ای استفاده می شود نتیجه ای نظیر همان ابزار را تولید می کند."

"بنابراین مطالعه و جمع آوری اطلاعات در مورد این پروسه هیچ کمکی نخواهد کرد؟ من فهمیدم هر کس شخصاً خودش باید روی بازگشت به عشق کار کند، حتی قبل از اینکه بتوانند در مورد آن صحبت کنند. تمام اطلاعات ذهن ایجاد کننده خشونت و ترس، دیوانگی است؟ نصایح و اطلاعات او به دلیل سفسطه بودنشان درست به نظر می رسند؟ وای! "ریچارد به سطح دیگری از بینش رسیده بود و کاملاً هیجان زده شده بود."

"بله، مطلب جالب توجه این است که بدانی سفسطه بازها حداقل زمانی که زبان بازی و مغطه را تدریس می کنند صادق هستند. اگر تو به کلمه دانشجویی سال دوم نگاه کنی متوجه می شوی معنی آن به سیستم تحصیلی و آموزشی بر می گردد و ریشه آن کلمه (سفسطه است). دانشجویی سال سوم و آخر در حال آموختن مراحل دیگر آموزش سفسطه هستند. به تاریخچه مدارس نگاه کن آن وقت متوجه خواهی شد دانشجویی سال سوم که تحت تعلیمات 3 ساله قرار گرفته یک دانشجویی سال سوم سفسطه گر شده و در سال چهارم او ارشد این رشته شده است."

"تحصیل کردن به معنی «وارد کردن» اطلاعات نیست، آن به معنی «بیرون کشیدن» اطلاعات است. در هر سیستم آموزشی صحیح آنها به بیرون کشیدن و پی بردن به خداوند عشق افتخار می کنند. آیا انرژی یک نوزاد را به خاطر می آوری؟ آن را پرورش بده و آن گاه تو او را تربیت کرده ای. اگر به فردی که ترس و عصبانیت، جزئی از او شده کمی فشار بیاوری و او را در چنین موقعیتی قرار دهی، او مسلماً عصبانی خواهد شد، از شدت عصبانیت آب دهان خود را به بیرون پرتاب خواهد کرد و بعد دیگر هیچ کنترلی روی رفتار فیزیکی خود نخواهد داشت، تا حدی که نیاز به دستشویی رفتن پیدا می کند. تمام نصایحی که از یک ذهن پر از ترس و خشم سرچشمه می گیرند منجر به جنجال، ضربه روحی و جنگهای بیشتر می شوند. فقط کافی است نگاهی به آنچه در دنیای ما حکمفرما است بیندازی."

اندیشه کلیدی:

تمام نصایحی که از یک ذهن پر از ترس و خشم سرچشمه می‌گیرند منجر به جنجال، ضربه روحی روانی و جنگهای بیشتر می‌شوند.

"مایکل، تمام اینهایی که گفتم تقریباً بیشتر از قدرت فهم من است."

"بسیار خوب، یک راه حل هست! متخصص، کسی که به کمال رسیده باشد (کسی که به عشق پی برده باشد و دیگران را هم در این راه حمایت کند) تنها او می‌تواند مبلغ مذهبی باشد که خشم و ترس برای او هیچ معنی ندارند، تنها او می‌داند چگونه باید این موارد را درمان کند. چنین شخصی از گناه استفاده می‌کند تا به فرد نشان دهد چگونه باید او خود را ببخشد و خودش را از آن خطاها یا گناه‌ها رها کند، در این صورت آن فرد قدرتمند می‌شود و نه آن مبلغ مذهبی. ذهنهای ضعیفی که مورد توجه مبلغان مذهبی که قبلاً حرفشان را زدیم قرار می‌گیرند، دوست ندارند با حقیقت مواجه شوند."

"یک «مبلغ مذهبی» ضعیف، شفاهی و احساسی شخصیت افرادی که برای حقیقت ایستادگی می‌کنند را از بین می‌برد و آنها را ترور شخصیتی می‌کند. آنها از کلمات بدیعی که بار احساسی بالایی داشته و الفاظ کم ارزش‌کننده افراد مقابلشان برای گیج کردن آنها و درگیر بحث کردنشان استفاده می‌کنند. گاهی اوقات تاکتیکشان قتل مخالفانشان است. حقیقت، خود به اندازه کافی قوی هست که هیچ احتیاجی به آن تاکتیکها نداشته باشد."

"در طول قرن‌ها چقدر «به نام خدا» عناصر حکومتی و روحانیونی که ذهنهای پر از دشمنی و ترس دارند به میلیونها نفر بی احترامی لفظی کرده اند، میلیونها انسان را به قتل رسانده اند؟ آنها اذهان ناظران را با استفاده از سفسطه متقاعد کرده اند، تا به آنها بقبولانند آنچه که آنها انجام دادند لازم و صحیح بوده و در موارد دیگر با ترساندن یا دستکاری فریبکارانه، کنترل افراد را به دست گرفته اند! این فرد تنها به این دلیل که افراد ذهن خود را با ترس و خشم انباشته کرده اند، می‌تواند آنها را به این اعمال متقاعد کند. از آن جا که آن افراد بسیار ضعیف هستند، مقامات و مبلغین دروغین به بهترین نحو می‌توانند خشم و ترس را به آنها القاء کنند، به طوری که کنترل آنها را به دست بگیرند و برای خود متحدین زیادی جمع کنند. این مبلغ مذهبی یک بازیگر واقعی است، در هر رشته‌ای که بتواند فعالیت می‌کند."

"انهایی که راه‌های درست را ارائه میدهند افراد مقدس نامیده می‌شوند. ذهنهای پر از دشمنی و ترس، کپی کم ارزش ذهنهای این افراد مقدس هستند و این همان "ریا و زهد فروشی" است. صحیحتر است که بگوئیم شکلهای سازنده انرژی که ریشه در کلمه کل دارد مقدس است و باعث ساختن و حمایت از سیستم بدن انسان می‌شود.

انرژی‌های منفی هم انرژیهای «شیطانی» هستند که در زبان آرامی شیطانی نامیده می‌شوند و آن یک اصطلاح دیگر تیراندازی است. خطا در واقع نشانه اشتباه در تیراندازی است و شیطان به معنی غیر صحیح است. ذهن

متخاصم و بيمناک هميشه اشتباه نشانه مي گيرد زيرا که منبع اطلاعاتش معيوب است؛ آن هيچ جواب درستي براي سوالات شما ندارد.

اندیشه کلیدی:

دشمني و ترس جوابهای درست را ندارند.

"زندگی شیطانی در آرامی زندگی است که یک نفر مدام درگیر انرژیهای منفی است، بنابراین آنچه خدا در او آفریده است را آلوده می کند و شکل اولیه آن را از بین می برد، باعث ایجاد نا آرامی و بیماری و از بین رفتن خود می شود. در آرامی هیچ دستورالعملی وجود ندارد که از «شخص شیطانی دور شوید»، این فکر، کاملاً بر اساس مصلحت گرایی ساخته شده است. افرادی که درگیر این انرژیهای منفی شده اند، نیروهای مخرب انسانی و اعمال نادرستشان به زودی برای شما عادی می شوند. اولین قدم، ترغیب کردن دیگران به رفتار مشابه و به نظر عادی رساندن آن رفتار است."

ریچارد به نظر آرام شده بود. "وقتی که یک بچه بودم آنها همیشه به دلیل گناهی که کرده بودم مرا تهدید به مرگ می کردند، پس کتاب آسمانی چه می شود؟"

"دلیل سخنان ارباب آور و تهدید کننده ای که به تو در مورد گناه گفته می شده همان فرافکنی ذهنهای آنها بوده است. آنهایی که چنین تفسیرهایی را ترویج می دهند در ذهنهای هر اسناک خود گرفتار شده اند. ابرهای ترس، ذهنها و جسمهای افرادی که درگیر آن می شوند را نابود می کنند. به همین دلیل در کتاب مقدس آرامی قانون اول عشق نامیده شده است. در فهم و ادراک آرامی، قانون و پیامبرانش به عشق در ذهن متکی شده اند نه به ترس نه به خشم و دشمنی که نا خودآگاه باعث تولید خطا و اشتباه می شوند و چنانچه عشق وجود نداشته باشد این شرایط مدام ادامه دارد و ذهن جستجوگر، خطاها و اشتباهات خود را مدام مرور می کند و هر کس که با آن روبرو می شود را آن گونه می بیند و از اطلاعات قدیمی خود در این موقعیتها استفاده می کند.

"تنها ذهنی که متصل به عشق باشد محتویات خود را با آن درمان کرده و می تواند یک دید درست معنوی واقعی در مورد زندگی داشته باشد، تنها ذهنی که توانایی فهمیدن این قانون و پیامبرانش را داشته باشد."

"تمام ذهنهایی که به دام دشمنی و ترس افتاده اند عقیده این کتاب های مقدس و هر چیز دیگری را تحریف کرده و دردهای قدیمی خود، ترسها، تنفرها و خشمهای خود را وارد این عقاید می کنند و به اینگونه آنها را تحریف می کنند. این باعث ایجاد ذهن دیوانه و بیماری می شود که می تواند به مجازات کردن، شکنجه دادن و به قتل رساندن دیگران به نام خدا به عنوان یک عمل منطقی مقدس متقاعد شود و چنین اعمالی را به آسانی انجام دهد. متأسفانه چنین ذهنی اغلب در حال پیدا کردن راه هایی برای شکست دادن دیگر رهبران در جنگها و دیکته کردن خودش برای به دست آوردن رهبری است. «رهبرانی» که از جنگ استفاده می کنند رهبر نیستند. قدرت و حقیقت هیچ

احتیاجی به حمله به دیگران ندارند. آنهایی که چنین رفتاری می کنند افراد ضعیفی هستند که می خواهند با ماسک قدرت وارد شوند و کنترل دنیا را به دست گیرند."

"ریچارد، قبلاً من جایی گفته بودم اجرت گناه مرگ است، همین طور جایی مثال عملی آوردم که چگونه فهم و درک آرامی به طور کامل باعث از بین رفتن تهدید و ارباب می شود و شما می توانید به معنی آن گفته پی ببرید. این عقیده فقط یک مفهوم مذهبی ندارد. این یک جمله ساده یک دکتر عمومی است که مراقب باشید درگیر چه نوع انرژی‌هایی می شوید. زمانی که شما روی انرژی‌هایی که برای سلامتی شما ضرر دارند متمرکز می شوید، موفقیت و کل مواردی که زندگی شما را می سازند را تحت تاثیر قرار می دهید و شما به خطا می روید که البته در این مورد قبلاً صحبت کردیم. با آوردن انرژی‌هایی منفی درون سیستم بدنمان، آن، سلامت خود را از دست خواهد داد و خواهد مرد. در نتیجه خودمان، خودمان را نابود کرده ایم."

"در آرامی انرژی‌های تنفر، ترس، خشم، عصبانیت، گناه، حسادت، محکوم کردن دیگران، سخن چینی، بدگویی کردن همگی انرژی‌های منفی شناخته شده اند. اگر درگیر آنها شوی هدف خود را اشتباه گرفته ای؛ چرا که با حضور ساده آنها در بدن، بدن شما کارایی خود را از دست می دهد. شما خود قانون را نقض کرده اید، قانون متحدالشکل بودن کل انرژی های بدن را؛ و بالاخره فردی که درگیر آنها شده از بین رفته و توسط آنها کشته می شود. اگر شما چنین انرژی‌هایی را در ذهن خود قبول کرده اید مهم نیست چگونه حضور آنها را توجیح می کنید شما تنها کسی هستید که انرژی های مخرب را وارد بدن خود می کنید و سرچشمه این انرژی‌های منفی شده اید و این بدن شماست که از مواد شیمیایی مخرب ویرانگر که توسط آن تولید شده از بین می رود. به همین دلیل کتابهای مقدس، همه سعی می کنند این تعلیمات را به شما آموزش دهند.

اندیشه کلیدی:

منبعی که در آن منفی بودن ذخیره شده است همیشه صدمه بیشتری می بیند تا شیی که حامل این ماده منفی است. من گفتم: "دنیا هنوز این موضوع را درک نکرده است. با این روشی که ترس در رسانه ها در کل دنیا ترویج داده می شود به نظر می رسد همه آن را پرستش می کنند، بیست و چهار ساعت در روز - هفت روز هفته، ما می توانیم به سیستم اطلاعاتی دسترسی پیدا کنیم که به ما جزئیات وحشتناکترین رفتارها با انسانها را اطلاع می دهند و از هر جایی در دنیا به ما مدام هشدار و اخطار می دهند که آنها مسیر حرکت و زندگی ما را مشخص می کنند. من معتقدم ترس در بسیاری از رسانه ها و بسیاری از اماکن مذهبی "کلیساها و مساجد" عملاً به مردم منتقل می شود تا مردم را همچنان گیج نگه دارند و آنها را با این مسائل مستغرق در اندیشه کنند تا بتوانند به راحتی بر مردم کنترل داشته باشند.

ریچارد حسابی غرق در فکر شده بود. این تقریباً مثل این است که من خودم را در زندان با زندگی کردن در چنین غفلتی زندانی کرده ام و به خودم اجازه داده ام آنها ترس، دشمنی و انحراف از واقعیت جعلی را به من تلقین کنند. به نظر حالا من هوشیار شده ام و فهمیده ام که من هم یک تحریف کننده واقعیت بوده ام و عمداً از این تاکتیک برای القاء کردن ترس در مردمی که با آنها زندگی کرده ام استفاده کرده ام. حالا که به آن فکر می‌کنم می‌بینم تأثیر این احساسات در بدن من منجر کننده است. چه روش ناپسندی برای زندگی!"

"حالا فهمیدم چرا فهمیدن این موضوعات بسیار مهم است و اینکه چرا برای همه مردم تشخیص دادن انرژی‌های مثبت و منفی سودمند است. من تازه دارم می‌فهم که ما مسئول چیدمان زندگی‌مان هستیم. به نظر می‌رسید ریچارد از فهمیدن این موضوعات بسیار خوشحال شده بود و حالا داشت از این موضوع لذت می‌برد."

"دقیقاً، ریچارد، در زبان آرامی کسانی که فهمیده اند نه ترس را ترویج می‌دهند نه آن را پرستش می‌کنند. آن را رها کرده و از آن دوری می‌کنند، آن یک انرژی است که باید مورد بخشش قرار گیرد. تأکید روی سرزنش دیگران، بد رفتاری کردن و خرد کردن افراد با ترس به جای تشویق کردن افراد به عشق ورزیدن و بخشش ترس یک خطاست، یک گناه است. آن یک موج است که فردی که تعلیمات آرامی را نفهمیده است و تأثیر رفتار خاصی روی بدن او برایش معنی ندارد، خود را درگیر آن می‌کند. او واقعاً نمی‌داند تمرکز روی انرژی‌های منفی تا چه اندازه می‌تواند باعث بروز نا آرامی و بیماری در بدنش شود."

"ترس، خشم، تهدید، گناه، دستکاری کردن واقعیات، گنجی و دست پاچه بودن، درهم شکستن، غرق در اندیشه بودن همه انرژی‌های منفی هستند که ریشه تمام بیماری‌ها شناخته می‌شوند. به دلیل وقفه زمانی که درگیر رفتارهای مخرب و نا آرامی که خود ما عامل به وجود آورنده آن هستیم، ارتباط علت و معلولی بین این دو از بین می‌رود. آسان است که علت بیماری‌های خود را عوامل بیرونی مانند باکتری، ویروس و امثال اینها بدانیم و این عوامل را سرزنش کنیم و هر چه بیشتر از قبل، افکار و سرزنش‌های گذشته خود را تصویر سازی کنیم و بعد آنها را برونی بیندازیم! افراد بسیار زیادی هستند که این تئوری اشتباه را به نظر برای انگیزه های مالی که دارند حمایت می‌کنند، اما در آخر حتی لوییز پاستور هم که تئوری میکروب را ارائه کرده است گفته خود را پس گرفته و گفته میکروب بی معنی است و عوامل وجودی خودمان عامل بوجود آورنده بیماری‌ها هستند!"

اندیشه کلیدی:

این انرژی ذهنی توست که مسئول شرایط سلولهای بدن توست. نتیجه گیری‌هایی لوییز پاستور هم در مورد بیماری این بوده که: میکروب هیچ معنی ندارد و شرایط بدنی ما همه چیز است!

"البته من خودم هم چنین دلیلهایی برای بیماری‌هایم می‌آورم، من مبتلا به جدیدترین ویروس شده ام، در این مورد

احتمالاً هیچ کاری از دست من بر نمی آید. ریچارد غرق در اندیشه بود، گویی زبانش از حرکت متوقف شده بود. حس شوخ طبعی اش هم به او بازگشته بود.

"جداً، من واقعاً تازه حالا دارم معنی حرفهای تو را می فهمم" او این را گفت و دوباره به فکر فرو رفت تا راهی برای بیان کردن آنچه که فهمیده بود را پیدا کند، "حالا می فهمم گذشتگانی که تو از آنها صحبت کردی چرا به دلیل نداشتن دانش کافی زندگی خود را نابود کرده اند". ببین من درست قضیه را فهمیده ام یا نه. من تنها کسی هستم که زمانی که خشم، ترس یا گناه را تجربه کرده ام آنجا بوده ام. من تنها چیزهایی را احساس می کنم که انرژی آنها در بدن من وجود دارد، و اگر آنها آنجا هستند آنها بارهایی روی سلولهای بدن من هستند، بارهای سنگینی که روی کل سیستم بدن من سنگینی می کنند. ریچارد همینطور که اینها را به زبان می آورد دستها و صورتش را نیز از فرط تعجب تکان می داد.

مردی که کنار من نشسته بود حالا به نظر آرامتر و آسوده تر از کسی به نظر می آمد که چند ساعت قبل پیش من آمده بود. او با هیجان گفت: "اینگونه که تو تعلیمات دینی را به من توضیح دادی، مایکل، آنها را برای من ساده تر کردی، اکنون من آنها را بهتر فهمیده ام و عمل کردن به آنها برای من راحت تر شده است. به نظر می رسد فهمیدن آن برای زندگی کردن لازم است، من قبلاً هیچگاه فکر نمی کردم معنویات، ارکان و پایه های زندگی است. من معنویت و دین را به دلیل تلخیهایی که در دوران کودکی ام چشیدم همیشه رد می کردم.

"به نظر می رسد من باید بار سنگین این تکذیب دین را تا ابد تحمل کنم. هیچ تعجبی نیست که هیچ انرژی برای من نمانده است و من کاملاً از پا در آمده ام. سالها بدون این دانش که درد زیادی را حمل می کنم زندگی کرده ام و این مسئله را از خودم مخفی می کرده و به خودم هم انگ گناهکار بودن می زدم. به نظر می رسد حالا نوبت من رسیده است که واقعیات تحریف شده درون خودم را ببخشم. صداقت و صمیمیت صدای ریچارد به من نشان داد که او تغییر ژرف و عمیقی کرده که شاید مهمترین تغییر تمام زندگیش بوده است.

اندیشه کلیدی:

حقیقت همیشه اطمینان بخش و بی خطر است، نه گاهی اوقات، نه بیشتر اوقات، بلکه همیشه.